

خلافت الاهی؛

با تاکید بر دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی

سیداکبر سیدی‌نیا*

چکیده

یکی از ارزش‌های والای انسانی، مقام خلافت الاهی است که به نوع بشری تعلق دارد. در قرآن کریم، حضرت آدم علیه السلام در مقام الگوی بشری، به‌عنوان خلیفه الاهی از سوی خداوند متعال معرفی شده است و معیار این انتخاب نیز، در پاسخ به اعتراض استفهامی فرشتگان، علم به اسماء‌الله بیان شده است همچنین از منابع اسلامی بر می‌آید که منظور از اسماء‌الله، حقایقی از جهان غیب و خزائن است. گستره خلافت انسان محدود به زمین نیست، بلکه وی در زمین و آسمان، خلافت الاهی را به عهده دارد و از باب سنخیت خلیفه با خداوند متعال، به غیر از صفات کبریا و الوهیت متصف به تمام صفات الاهی است. انسان کامل، به‌عنوان مصداق بارز خلیفه الاهی، مظهر تام اسمای حسنا الاهی است و در تمام هستی، جانشین و خلیفه خداوند متعال است و توان کون جامع را دارد. وی خلیفه بی‌واسطه خداوند متعال است و دیگر انسان‌های کامل، به واسطه او خلیفه الاهی‌اند. جنبه اصلی خلافت انسان، آگاهی از اسمای الاهی و مظهریت تام آن‌هاست و منظور از اسمای الاهی، حقایقی از جهان غیب (عالم خزاین) است. مقام خلافت، به دلیل محدود بودن مستخلف عنه نیست؛ زیرا او محیط محض و ظاهر محض است، بلکه به علت محدودیت و ناتوانی مستخلف علیه از کسب فیوضات الاهی است. خلیفه الاهی، آینه تمام‌نمای اسماء الاهی و هدایت‌کننده تکوینی موجودات هستی

* دانش‌آموخته خارج حوزه علمیه قم

و هدایت‌گر تشریحی بشر و نیز، معلم تمام موجودات اعم از ممکن و مجرد است. وی فانی در خداوند متعال است و از خود هویتی ندارد. از همین رو، تشکیک خلافت به مراتب اتصاف به صفات الاهی ممکن خواهد بود.

واژگان کلیدی: خلیفه، خلافت الاهی، تعلیم اسماء، انسان، انسان کامل، صفات الاهی، اوصاف کمالی، خداوند متعال، اسمای حسنی الاهی.

مقدمه

شناخت انسان از دیرباز مورد توجه اندیشه‌وران و مکتب‌های گوناگون بوده است. اسلام نیز در جایگاه کامل‌ترین دین، به این مسأله توجه کرده و پرده از سر خلقت و خلافت الاهی انسان، پرده برداشته است. تا جایی که هیچ دینی بدین شکل، به مقام انسان توجه نکرده است.

انسان موجودی دو بعدی است که یک بعد آن، الاهی و روحانی است که به واسطه آن، به مقام والای خلافت می‌رسد و بُعد دیگر وی، مادی است که ضعف انسان را در پی دارد. به سبب همین جنبه از وجود انسان بود که فرشتگان در این باره به انتخاب انسان به‌عنوان خلیفه الاهی در زمین، اعتراض استفهامی کردند.

گرچه پی بردن به ذات خلیفه الاهی ممکن نیست، ولی باید این حقیقت مخفی و گنج پنهانی* را شناخت تا با معرفت او، شناخت خداوند متعال ممکن شود و شهود حقیقت انسان، نشانی از شناخت حق تعالی باشد که با شناخت انسان، خداوند متعال شناخته می‌شود.

من عرف نفسه فقد عرف ربه. (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ص ۳۲)
هر که خود را شناخت، بی‌گمان خدایش را خواهد شناخت.

این شناخت از راه‌های گوناگونی امکان دارد. گاهی در پی شناخت جنبه مادی انسان و گاه، در پی شناخت روحی و معنوی او هستیم، ولی شناخت مقام انسان به‌عنوان خلیفه الاهی، اهمیت ویژه‌ای دارد تا با شناخت آن، به مسئولیت خویش به عنوان امانت الاهی پی برد و با این شناخت، زمینه عروج انسان تا «صدر المنتهی» و مظهر اسماء الاهی شدن فراهم آید.

در این مقاله کوشیده‌ایم جنبه‌های گوناگون مقام خلافت الاهی انسان را از دیدگاه اسلام بررسی کنیم.

* آن‌جا که فرمود: «كنت كنزاً مخفياً و أحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف». (مجلسی، ۱۴۰۳ق:

معنای لغوی خلیفه

خلیفه در لغت به معنای پشت سر آمدن و جانشین شدن و از پی چیزی درآمدن است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق: ذیل واژه خلف).

خلیفه بر وزن فعیله بوده و به معنای فاعل است و به معنای جانشین شدن برای سابق استعمال می شود هر چند برخی می پندارند که به معنای لاحق شدن و جانشینی از شخصی بعد از زوال است. (جکنی شفقیطی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ص ۵۷).

معنای خلافت الاهی

به فرموده قرآن کریم، انسان به عنوان جانشین خداوند در زمین انتخاب شده است. آنجا که می فرماید:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. (بقره (۲)، آیه ۳۰)

و هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من بر روی زمین جانشینی قرار می دهم و فرشتگان گفتند: آیا کسی را بر زمین قرار می دهی که فساد و خونریزی می کند؟ در حالی که ما تسبیح و حمد تو را به جای می آوریم و تو را تقدیس می کنیم. [خداوند] گفت: من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.

انسان، خلیفه خداوند بر زمین است و توان این امر مهم به وی عطا شده است. در موضوع خلافت انسان، بحث های مهمی هست که در ادامه به آن ها می پردازیم. یکی از این بحث ها آن است که حضرت آدم علیه السلام جانشین چه کسی بوده است؟

مقصود از جانشینی حضرت آدم علیه السلام

حضرت آدم علیه السلام از طرف خداوند متعال به عنوان خلیفه الاهی در زمین برگزیده شد و چون وی خلیفه الاهی است در اصطلاح «مستخلف علیه» نامیده می شود و به کسی که خلیفه، خلافت وی را به عهده دارد «مستخلف عنه» اطلاق می شود.

محل نزاع در بحث جانشینی حضرت آدم علیه السلام آن است که مستخلف عنه کیست؟ و حضرت آدم علیه السلام جانشین چه کسی در زمین است. در این باره، پنج نظر به وجود دارد که به اجمال به آن ها می پردازیم.*

* این بحث در کتاب های تفسیری گوناگونی از جمله المیزان، نورالتقلین، المنار و غیره به ویژه تسنیم بحث

۱. جانشینی جن‌ها

برخی معتقدند پیش از حضرت آدم علیه السلام و فرزندانش، جن‌های فاسد و خون‌ریزی در زمین زندگی می‌کردند که بعدها منقرض شدند و حضرت آدم علیه السلام جانشین آن‌ها شده است. این قول را شیخ طوسی رحمته الله از ابن عباس نقل می‌کند. (طوسی، بی‌تا: ج ۱، ص ۱۳۱؛ طبرسی، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ص ۹۳)

این نظر با توجه به اعتراض فرشتگان و اعلام آمادگی آن‌ها بر خلافت و استدلال بر شایستگی خود، با جانشینی حضرت آدم علیه السلام از جن‌ها تناسبی ندارد. همچنین برای آن، به امر مهمی چون تعلیم اسماء نیاز نبود. نیز سجده فرشتگان بر حضرت آدم علیه السلام نشان می‌دهد که منظور از خلافت، جانشینی از جن‌ها نبوده است.

۲. جانشین فرشتگان

رشید رضا و طبرسی این قول را از ابن عباس نقل کرده و بیان کردند که یک احتمال در جانشینی که حضرت آدم علیه السلام در زمین، جانشینی از فرشتگانی است که به همراه ابلیس برای سرکوبی جن‌های فاسد و خونریز که در زمین زندگی مأمور بودند و بعد از سرکوبی جن‌ها و متفرق شدن آن‌ها، در زمین ساکن شدند و حضرت آدم علیه السلام جانشین این فرشتگان است و بر این احتمال، روایت‌هایی نیز از امامان اطهار علیهم السلام نقل شده است (فیض کاشانی، ۱۴۰۲ق: ج ۱، ص ۹۲ و ۹۳؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۲۵۸؛ حویزی، ۱۴۱۵ق: ص ۵۸؛ فخر رازی، ۱۳۷۳: ج ۲، ص ۹۷۱؛ جوادی‌آملی، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۵۷).

این احتمال به چند دلیل پذیرفتنی نیست. الف) با روایت‌هایی از قائلان همین قول ناسازگار است که بیان می‌دارند پیش از حضرت آدم علیه السلام بر روی زمین موجوداتی به نام جن و نَسْناس زندگی می‌کردند (فیض کاشانی، ۱۴۰۲ق: ج ۱، ص ۹۳؛ ب) زیستن در زمین با توجه به پی آمدهای آن، با عصمت فرشتگان منافات دارد؛ زیرا لازمه زمینی‌بودن، شهوت، غضب، تضاد و تراحم است؛ چون مطمئناً موجود زمینی مرکب از غضب و شهوت است در حالی که همه فرشتگان معصومند (طباطبایی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۱۴۷)؛ ج) بنابر آیه شریفه «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا؛ فرشته‌ای بر

روی زمین زندگی نمی کند، وگرنه از خود آن‌ها پیامبری برایشان فرستاده می شد (اسراء (۱۷)، آیه ۹۵؛ د) اگر حضرت آدم علیه السلام، جانشین فرشتگان بود، دیگر جایی برای اعتراض نبود؛ چون فرشتگان برتر از انسان می شدند، ولی علت اعطای این مقام نبود ظرفیت و شایستگی فرشتگان اعلام شده است، در حالی که انسان شایستگی این مقام را داشت (طباطبایی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۱۵۰؛ ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۵۸ - ۵۹).

۳. جانشین نَسْناس

برخی برآنند که حضرت آدم علیه السلام جانشین انسان‌های پیشینی به نام «نَسْناس» شده است و بر وجود این نوع انسان، روایت‌هایی نیز آورده‌اند. (ر.ک: حویزی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۵۹) این احتمال، با توجه به اعتراض ملائکه بر جانشینی حضرت آدم علیه السلام نادرست می‌نماید؛ زیرا در این صورت، اعتراض جایی نداشت و لازم دانستن شایستگی برای خلافت و شایسته نبودن فرشتگان، با این احتمال ناسازگار است.

۴. جانشین همه موجودات

برخی گفته‌اند آدمی عصاره هستی است و از همه انواع کائنات و اصناف موجودات، نمونه‌ای در او به ودیعه گذاشته شده است. در این زمینه، امام صادق علیه السلام درباره انسان فرموده است:

و هی مجموعُ صورة العالمین، و هی المختصر من اللوح المحفوظ و هی الشاهد علی کل غائب ... (به نقل از، خمینی، ۱۳۷۴: ص ۱۴۷).

و اوست مجموعه صورت‌های عالمیان و چکیده لوح محفوظ و شاهد بر هر غایبی.

همچنین حضرت علی علیه السلام در بیانی زیبا در این باره می‌فرماید:

أترعم أنک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأكبر. (فیض کاشانی، ۱۴۰۲ق: ج ۱، ص ۷۸) آیا می‌پنداری که تو ذره کوچکی هستی و حال آنکه عالم اکبر در تو پیچیده شده است.

با این بیان می‌توان گفت: انسان نمونه و عصاره‌ای از تمام موجودات عالم است و حضرت آدم علیه السلام و فرزندانش، جانشین و قائم مقام آنان هستند. این ویژگی انسان، کرامت و کمال والایی است، ولی سبب تعلق خلافت نمی‌شود و وجهی برای خلافت موجوداتی که در مقام خود مشغول انجام وظیفه‌اند، نیست؛ هر چند منشأ و بستر مناسبی برای خلافت پدید آورد. از این رو، با توجه به بسیاری از روایت‌ها و علل دیگر، مقصود از خلافت حضرت آدم علیه السلام، جانشینی از همه موجودات نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۵۹).

۵. جانشین خداوند متعال

برخی دیگر بر این باورند که حضرت آدم علیه السلام جانشین خداوند متعال است و برای آن دلایلی ذکر شده است که موید آن سیاق آیه کرامت (سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۰)، و روایات وارده است. چنان که بیان خواهد شد ملاک شایستگی انسان بر خلافت از خداوند متعال آگاهی از اسماء حسناى الهی است؛ چیزی که فرشتگان با تمام فضل خویش از آن محروم بودند و با تعلیم حضرت آدم علیه السلام به آن آگاهی پیدا کردند. این فضیلت و کرامت با جانشینی حضرت آدم علیه السلام از غیر خداوند متعال از جمله جن و غیره تناسبی ندارد و با جانشینی از آنان دست یافتنی نیست (طباطبایی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۱۴۸؛ جوادی آملی، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۶۰).

همچنین با دقت در سیاق و ظاهر آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» روشن می شود که خداوند متعال در مقام تعیین جانشین برای خود بوده است و امر به سجده فرشتگان بر حضرت آدم علیه السلام نیز در این جهت بوده است؛ زیرا اگر انسان خلیفه جز خدا بود، سجده فرشتگان معنایی نداشت. افزون بر این، در جهان هستی، موجودات فراوانی یکی پس از دیگری آفریده شده اند، ولی در هنگام خلق هیچ کدام از آنان، خداوند متعال در مقام انتخاب خلیفه نبود و آن ها را به عنوان خلیفه معرفی نفرمود. و این نشان می دهد حضرت آدم علیه السلام بر خلافت و اظهار فضل و کرامت خود، به جانشینی خداوند متعال انتخاب شده است؛ و گرنه وجهی برای جانشینی فرشتگان یا موجودات دیگر نمی توان قائل شد. پس از تعلیم اسماء و امر خداوند به سجده بر آدم علیه السلام، همگی تسلیم امر الهی شدند و بر وی سجده کردند؛ زیرا تنها خلیفه الهی است که می تواند به اسماء الهی آگاهی یابد و مظهر تمام حضرت حق باشد و این موجود، سزاوار مسجود شدن فرشتگان است.

خداوند متعال با آفرینش آدم و دمیدن از روح خود در او، اراده فرمود که جانشینی برای خود در زمین قرار دهد تا پرتوی از صفات و اسماء خویش باشد. آن گاه با تعلیم اسماء بر او، وی را بر تمام موجودات برتری و کرامت داد و به انسان کامل، توان کون جامع و تصرف در امر تکوینی عالم را اعطا فرمود و زمین و آسمان را به تسخیر او درآورد.

علامه طباطبایی رحمته الله در این باره می گوید:

از تعبیرات آیه استفاده می شود که اولاً: خلافتی که از آن گفت و گو شده، خلافت و جانشینی از خداوند است؛ نه از یک نوع موجود زمینی که قبل از انسان بر زمین زندگی داشته و بعداً منقرض شده است و خدا خواسته نوع انسان را جانشین آن ها کند، همچنان که

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند؛ زیرا پاسخی را که خداوند به فرشتگان می‌دهد و مقام برجسته آدم را به وسیله «تعالیم اسماء» به آنها گوشزد می‌کند، تناسب با این احتمال ندارد، بلکه مناسب معنی او است. (طباطبایی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۱۴۸).

اختصاص مقام خلافت الاهی به نوع بشری*

مصدق خلیفه چه کسی است و خلیفه الاهی در زمین کیست؟ آیا این مقام به شخص حضرت آدم علیه السلام اختصاص دارد یا شامل کسان دیگر نیز می‌شود. در این زمینه، چندین احتمال مطرح است که به بررسی اجمالی آنها می‌پردازیم.

۱. مقام خلافت الاهی، به شخص حضرت آدم علیه السلام اختصاص دارد برخی از مفسرین به این پندارند که مقام خلافت الاهی مخصوص حضرت آدم علیه السلام بوده و به انسان‌های دیگر مختص نیست؛ از جمله زمخشری، ۱۳۹۷ق: ج ۱، ص ۱۲۴ و طبرسی، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ص ۱۷۶ و همو، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ص ۴۱؛

۲. تعمیم خلافت الاهی به انسان‌های کامل؛ یعنی به غیر از حضرت آدم علیه السلام انسان‌های کامل نیز از این مقام برخوردارند؛

۳. تعمیم خلافت الاهی به همه مؤمنان وارسته و پرهیزگار؛

۴. تعمیم مقام خلافت الاهی به عموم انسان‌ها؛ برخی بر این پندارند که مقام خلافت الاهی افزون بر حضرت آدم علیه السلام و انسان‌های کامل و وارسته به انسان‌های مومن و کافر نیز اختصاص دارد (مغنیه، ۱۹۹۰م: ج ۱، ص ۸۰؛ رشید رضا، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۲۵۸).

۵. اختصاص مقام خلافت برای نوع بشری (طباطبایی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۱۴۸)**؛ یعنی تعمیم خلافت الاهی به همه انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر به صورت تشکیک و متراتب به تشکیک و مراتب کمالات انسانی (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۴۰).

سر خلافت و ملاک شایستگی انسان برای خلافت الاهی، آگاهی و علم به اسماء

* این بحث در کتاب‌های تفسیری گوناگونی به تفصیل پرداخته شده است از جمله المیزان، تسنیم، نورالثقلین، المنار و غیره که برای آگاهی بیشتر به آنها مراجعه شود و بحث کاملتر و جمع‌بندی مناسب را حضرت آیت‌الله جوادی آملی (دامت برکاته) ارائه داده‌اند و احتمالات را ذکر، و نقد کرده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۳۹ - ۴۶).

** آیات شریفه اعراف (۷): آیه ۶۸؛ یونس (۱۰): آیه ۱۴ و نحل (۱۶): آیه ۶۲ مؤید این معنا هستند.

حسنای الاهی است و این علم باعث کمال انسانی است و هرچه علم به اسماء در انسان نهادینه‌تر شود به سبب آن، کمالش نیز فزونی خواهد یافت و این کمال با توجه به آگاهی هر شخص از اسماء حسنای الاهی دارای تشکیک و مراتب است و هر انسانی که بتواند در عمل این اسماء را از قوه به فعل برساند دارای کمال بیشتر و به تبع آن در مرتبه بالاتری از مقام خلافت را به عهده خواهد داشت لذا با تغییر در مراتب علم به اسماء و کمال انسانی، مراتب خلافت الاهی نیز تغییر خواهد کرد.

احتمال اول، یعنی اینکه مقام خلافت الاهی به شخص حضرت آدم علیه السلام اختصاص داشته باشد، به چند دلیل که در پی می‌آید پذیرفته نیست. مقام خلافت، ویژه حضرت آدم علیه السلام نیست، بلکه به نوع بشر اختصاص دارد و امر به سجده بر آدم علیه السلام، به عنوان نماد بشر بوده است. چنان‌که در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این مطلب اشاره شده است:

... ثم ان الله تبارک و تعالی خلق آدم فأورعنا صلبه و أمر الملائكة بالسجود له تعظيماً لنا و اکراماً و كان سجودهم لله عزوجل عبوديةً و لآدم اکراماً و طاعةً لكوننا في صلبه ... (مجلسی، ۱۴۰۲ق: ج ۱۸، ص ۳۴۶).

آن‌گاه خداوند تبارک و تعالی آدم را آفرید و ما را در صلب او به ودیعت نهاد و به ملائکه فرمان داد تا در مقابل او، برای تعظیم و تکریم ما سجده کنند و این سجده، عبادت برای خدا و اکرام و اطاعت برای آدم بود؛ از آن جهت که ما در صلب او بودیم.

الف) وقتی جمله‌ای به صورت اسمیه بیان شود ویژگی استمرار را به همراه دارد و آیه شریفه «آنی جاعلٌ فی الأرض خلیفة» به صورت جمله اسمیه بیان شده است؛

ب) آیات تسخیر نشان می‌دهد که مسخر شدن زمین و بهره‌مندی از فوائد آن، برای تمام انسان‌ها است و ویژه شخص خاصی نیست و این تصرف که به عنوان جانشینی خداوند متعال صورت می‌گیرد، برای نوع انسان است و این کلام مؤید به روایت‌هایی است که تسخیر زمین و بهره‌مند شدن از آن را به همه انسان‌ها اختصاص می‌دهد؛

ج) چنان‌که بیان شد ملاک شایستگی انسان برای خلافت الاهی آگاهی از اسماء حسنای الاهی است و این علم به شخص حضرت آدم علیه السلام مختص نیست و انسان‌های دیگر نیز می‌توانند در سایه عمل به آموزه‌های دینی آن را از قوه به فعل تبدیل کرده و از خلافت الاهی بهره‌مند شوند؛

ر) خلافت الاهی، به حضرت آدم علیه السلام اختصاص ندارد؛ زیرا اگر چنین بود با توجه به عصمت

حضرت آدم علیه السلام، اعتراض فرشتگان بر خونریزی و فساد انسان در زمین، دلیلی نداشت؛ (ه) خطاب آیه شریفه «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ». (اعراف: ۷-۱۱) به عموم و نوع انسان‌ها است تنها به حضرت آدم علیه السلام اختصاص ندارد و وی به‌عنوان الگوی نوع بشریت مسجود فرشتگان شد؛

(ط) روایات‌هایی از ائمه معصومین علیهم السلام بیان می‌دارند که زمین از حجت خدا خالی نیست و فرزندی از آدم علیه السلام، خلیفه و حجت خدا بر روی زمین هستند. (کلینی، ۱۳۸۸ق: ج ۱، ص ۱۷۸ و ۱۷۹)

احتمال دوم، به روایت‌هایی اشاره دارد که مجموع در آیه خلافت آدم و هر انسان کامل دیگری می‌دانند. (بحرانی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ص ۷۳، ح ۲؛ حویزی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۵۲، ح ۸۰) در پاسخ به این احتمال شایان ذکر است که با بررسی روایت‌های ذکر شده معلوم می‌شود که این روایت‌ها بر خلافت حضرت آدم علیه السلام و انسان‌های کامل تصریح دارند ولی خلافت دیگر انسان‌ها را نفی نمی‌کنند و انحصار از آن‌ها استفاده نمی‌شود. آیت‌الله جوادی آملی در این باره می‌گوید:

این احتمال نیز وجود دارد که منشأ پندار اختصاص مقام خلافت به انسان‌های کامل، خلط نظام تکوین و تشریح باشد؛ زیرا در نظام تشریح شرایط فراوانی در استخلاف مطرح است که لزوم وثاقت، امانت و طهارت خلیفه برخی از آن‌هاست، ولی آنچه در نظام تکوین راجع به استخلاف مطرح است، قدرت بر ابتکار و صلاحیت مظهریت اسمای حسناست، نه پیش از آن. البته افساد، سفک خون، تخریب و اهلاک حرث و نسل، منافی مقام خلافت است، لیکن این به معنای ناسپاسی و قدرشناسی انسان نسبت به مقام عظیمی است که برای او جعل شده [است]، نه به معنای عدم جعل این مقام برای نوع انسان. (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۴۹)

احتمال سوم، مقتضای سنخیت میان خلیفه و مستخلف عنه است و چون مستخلف عنه خداوند متعال است، خلیفه نیز باید در صفات کمالی بهره‌ای از حضرت حق برده باشد. با توجه به اینکه سنخیت میان خلیفه و مستخلف عنه لازم است و سنخیت به تمام معنا برای تمام انسان‌ها قابل تصور نیست و در برخی از صفات، سنخیت وجود دارد، بنابراین انسان‌های مومن و پرهیزگار نیز همچون انسان کامل، خلیفه الاهی هستند و انسان اکمل، کامل‌ترین خلیفه است و به‌عنوان صادر اول یا ظاهر اول، تجلی می‌یابد.

درباره احتمال سوم باید گفت توجیه پیش گفته، منافاتی با بالقوه خلیفه بودن دیگر انسان‌ها ندارد و هر انسانی بالقوه خلیفه الاهی است و می‌تواند آن را به فعل برساند و سنخیت را در صفات کمالی پدید آورد (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۴۶).

احتمال چهارم، به چند مطلب اشاره دارد که قائلان آن، بدان تمسک جسته‌اند:

(الف) در روایت‌هایی از ائمه اطهار علیهم‌السلام آمده است که فرشتگان زمانی به دعوت بر امامت در نماز بر انسان شدند، از امامت بر انسان امتناع کردند. از این روایت‌ها استفاده می‌شود که همه انسان‌ها خلیفه الاهی‌اند. به یکی از این روایت‌ها در ذیل اشاره می‌کنیم:

حویزی در *نورالانقیابین* روایت‌های را در این‌باره نقل کرده است. در روایتی درباره نماز بر حضرت آدم علیه‌السلام از قول جبرئیل نقل شده است.

إِنَّمَا لَأَتَقَدَّمَ عَلَى الْآدَمِيِّينَ مُنْذُ أَمْرِنَا بِالسُّجُودِ لِآدَمَ. (حویزی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۰۲)
ما فرشتگان از زمانی که امر به سجده بر حضرت آدم علیه‌السلام شدیم بر انسان‌ها مقدم نمی‌شویم (در نماز بر آن‌ها امام نمی‌شویم).

(ب) در آیه مبارکه ذیل، همه انسان‌ها مورد خطاب قرار گرفته‌اند که نشان می‌دهد امر به سجده بر آدم، به‌عنوان نماد نوع بشری بوده است و در واقع، همه انسان‌ها مسجود فرشتگان واقع شده‌اند.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» (اعراف (۷): آیه ۱۱)

(ج) اعتراض فرشتگان به انتخاب انسان به‌عنوان خلیفه و اعتراض به خون‌ریزی و فساد انسان در زمین، ناشی از برداشت آن‌ها است؛ به این معنا که نوع بشر برای خلافت انتخاب شده است؛ در حالی که ما از آنان پاک‌تریم و همیشه در حال تسبیح و تقدیس هستیم.

درباره احتمال چهارم، باید گفت که این روایت‌ها بالقوه بودن مقام خلافت الاهی را برای همه انسان‌ها اثبات می‌کند و انحصار اختصاص آن را برای حضرت آدم علیه‌السلام و انسان‌های کامل نفی می‌کند ولی در اختصاص این مقام را به‌صورت بالفعل اثبات نمی‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۵۲).

درباره احتمال پنجم، باید گفت ملاک خلافت الاهی، علم به اسمای الاهی است؛ یعنی خلیفه، مظهر همه اسمای حسناوی خداوند سبحان است و برخی از موجودات، مظهر برخی از اسمای الاهی‌اند و سهمی از خلافت را می‌برند؛ به بیان دیگر، خلافت الاهی از سنخ کمال وجودی و تشکیک‌پذیر است و مرتبه عالی آن از آن انسان اکمل است و مراتب

نازل تر آن، به انسان‌های کامل و انسان‌های وارسته و تعلق دارد. این احتمال با معنا و حقیقت خلافت الاهی سازگار است و حقیقت خلافت نیز این احتمال را تأیید می‌کند. نتیجه اینکه خلافت الاهی ویژه شخص حضرت آدم علیه السلام نیست و نیز به انسان‌های کامل و مؤمن اختصاص ندارد، بلکه به نوع بشریت اختصاص دارد؛ یعنی تمام انسان‌ها بالقوه خلیفه الاهی‌اند و بالفعل هر شخصی با توجه به کمالات و مظهریت اسمای حسنای الاهی، در مرتبه‌ای از خلافت قرار دارد. برای درک این مفهوم، باید حقیقت خلافت و مراتب آن توجه کرد.

اقسام خلافت

به‌طور کلی خلافت می‌تواند در سه مورد ذیل تحقق یابد:

۱. در امور حسی؛

۲. در امور اعتباری؛

۳. در امور حقیقی ماورای طبیعی.

گاهی خلافت و جانشینی، در امور حسی است؛ قرآن می‌فرماید:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خَلْفَةً. (فرقان (۲۵): آیه ۶۲).

و او (خدا) کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد.

گاهی نیز جانشینی در امور اعتباری است؛ در قرآن می‌خوانیم

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ (ص (۳۸): آیه ۲۶).

ای داوود، ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق قضاوت کن.

همچنین گاهی خلافت و جانشینی در امور حقیقی ماورای طبیعی است، مثل خلافت

حضرت آدم علیه السلام که در آیه ۳۰ سوره بقره بدان اشاره شده است.

خلافت انسان که در قرآن نیز آمده، از نوع خلافت تکوینی است. انسان کامل، توان

کون جامع را دارد و خلافت او در امور اعتباری و قراردادی نیست. در ادامه برای روشن

شدن مفهوم خلافت، به معنا و حقیقت خلافت الاهی می‌پردازیم.

حقیقت خلافت الاهی

چنان‌که اشاره شد خلافت انسان از نوع حقیقی و تکوینی است، نه خلافت تشریعی که

به معنای عهده‌دار شدن هدایت مردم و قضاوت میان آنان است. همچنین مقصود از خلافت

تکوینی آن است که انسان، مظهر اسمای الاهی باشد و صفات حق از طریق وی به ظهور

برسد؛ یعنی ولایت تکوینی داشته باشد. از لوازم مقام خلافت الاهی انسان، تصرف در امور تکوینی جهان هستی است و خداوند متعال این مقام را به انسان عطا فرموده است تا در جهان دخل و تصرف کند.

خلیفه باید آراسته به اوصاف و صفات مستخلف عنه و نوری از انوار او باشد. انسان نیز مظهر صفات الاهی است و با توجه به اینکه درک حقیقت ذات حضرت حق * امکان‌پذیر نیست، از این رو، در میان موجودات هستی، جانشینی لازم است تا مظهري از صفات الاهی شود. انسان کامل، نوری است از انوار الاهی که وجودش هدایت‌گر و نشانه‌ای از خالق هستی است و این همان مفهوم آگاهی از اسماء است که انسان با داشتن آن بر نظام هستی برتری می‌یابد و شایسته مسجود شدن می‌شود.

علامه حسن‌زاده درباره معنای خلافت الاهی می‌فرماید:

در این آیه مبارکه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ» به لحاظ تعدد اسمای الاهی و اتصاف خلیفه به صفات مستخلف عنه، وجوب و استمرار وجود انسان کامل در زمین تمام است که پیوسته در اقرار نوع انسان، فرد اکمل از جمیع افراد کائنات در جمیع اسماء و صفات جمالی و جلالی موجودات است تا نماینده حضرت اله باشد؛ مثلاً حق تعالی واحد احد است که دلالت بر یگانگی ذات او در کمال می‌نمایند. در افراد نوع انسانی که اکمل و اتم و اشرف انواع است نیز، او را مظهر باید که در تمام کمال یگانه باشد. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱: ص ۱۰۷)

همچنین امام خمینی علیه السلام درباره حقیقت، لزوم و معنای خلافت الاهی می‌گوید:

هر گاه بر نهان ضمیرت آشکار شد که این حقیقت غیبی والاتر از آن است که ژرف‌اندیشان به حضرتش دست یابند، یا احدی بتواند از بارگاه مقدسش بهره برد و هیچ کدام از اسماء و صفات به سبب تعینشان، محرم سر او نیستند و به هیچ یک از موارد مذکور، اجازه راه‌یابی به سراپرده‌اش داده نشده است. به ناچار برای ظهور و بروز اسماء و کشف اسرار خزائن او، خلیفه الاهی غیبیه‌ای لازم است که در ظهور در اسماء جانشین وی شود و نور او را در آن آینه‌ها منعکس سازد تا بدین وسیله، درهای برکات گشوده شود و چشمه‌های خیرات سربرآورند و صبح ازل بدمد و اول و آخر به هم پیوندند. از این رو، از منبع غیب با زبان غیبی ما به حجاب اکبر و فیض اقدس انور، امر شد که در لباس اسماء و صفات و پوشش تعینات ظهور نماید و او اطاعت امر کرد [و] فرمان غیب را به مرحله اجرا درآورد. (خمینی، ۱۳۷۲: ص ۱۶ - ۱۷)

ایشان در جای دیگری درباره حقیقت خلافت الاهی می‌فرماید:

... حقیقة الخلافة هي الفقر المحض المشار اليه بقوله عليه السلام: «الفقر فخرًا».*

* روی عن النبی صلی الله علیه و آله: «الفقر فخری و به افتخر». (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۶۹، ص ۳۰، ح ۲۶)

حقیقت خلافت، همان فقر محض است که رسول الله ﷺ در حدیث: «فقر، مایه فخر من است» بدان اشاره کرده است. (خمینی، ۱۳۶۸: ص ۹۵ - ۹۶)

تمام عالم طبیعت مسخر انسان (کامل) است و در برابر او خضوع دارند و تحت اراده انسان هستند همچنین وجود تمام موجودات در ظل وجود انسان کامل قرار می‌گیرد؛ چنان‌که حضرت امام راحل علیه السلام در این باره می‌فرماید:

باید دانست که در محل خود مقرر است که عین ثابت انسان کامل، مظهر اسم «الله» الاعظم که امام ائمه اسماست می‌باشد و اعیان سایر موجودات در ظل عین انسان کامل در علم و عالم اعیان، مقرر و در عین عالم تحقق موجود است.

پس، اعیان جمیع دایره وجود، مظهر عین انسان کامل است در عالم اعیان و جمیع موجودات مظاهر جمال و جلال او هستند در عالم ظهور. (خمینی، ۱۳۷۱: ص ۳۳۸)

ملاک شایستگی انسان برای خلافت

از محتوای آیات در این زمینه بر می‌آید ملاک شایستگی آدم برای خلافت خداوند متعال یادگرفتن و آگاهی از همه اسماء الاهی است؛ چنان‌که آیه شریفه ذیل به این مطلب اشاره دارد:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.
(بقره (۲): آیه ۳۱)

و خداوند همه نام‌ها را به آدم آموخت و آن‌گاه آن‌ها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: مرا از نام‌های اینان خبر دهید، اگر راست گو هستید.

از این آیه شریفه چنین بر می‌آید که منشأ و ملاک رسیدن آدم به مقام خلافت، علم و معرفت به حقیقت «اسماء» است؛ علمی که فرشتگان از آن بی‌بهره بودند و با همه تقدس و مقامی که داشتند، ظرفیت چنین معرفتی را نداشتند.

علامه طباطبایی با اشاره به این مطلب می‌نویسد:

شایستگی آدم برای مقام خلافت از لحاظ همان حقیقت علم به اسماء بود نه خبر دادن از آن (طباطبایی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۱۵۰).

مراد از تعلیم اسماء

در قرآن کریم بیان صریح و روشنی از حقیقت «اسماء» نشده است. بی‌گمان مقصود از اسماء، اسم به مفهوم قراردادی و اعتباری آن نیست که بشر برای شناخت دیگران به کار

می‌برد. همچنین تعلیم آن نیز به مفهوم پر شدن ذهن از این الفاظ و کلمات نیست، بلکه مقصود، پی بردن به حقیقت اشیاء و معرفت حضوری به اسماء الاهی است.

درباره مفهوم اسماء نظریه‌های گوناگونی بیان شده است که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم: الف) قتاده می‌گوید: منظور از اسم‌ها، معانی و حقیقت آن‌ها است؛ زیرا به یقین فضیلت در الفاظ و اسامی نیست، بلکه به اعتبار معنا و حقیقت است. وقتی خداوند اسرار و حکمت این نام‌ها را بیان کرد، ملائکه اقرار کردند که آگاهی ندارند و اساساً تا چیزی را خداوند به آن‌ها نیاموزد، آنان نخواهند داشت (طبرسی، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ص ۱۶۹)؛

ب) ابن عباس و سعید بن جبیر و بیشتر مفسران گفته‌اند: منظور از نام‌ها، نام تمام صنعت‌ها و اصول و رموز کشاورزی، درخت‌کاری و همه کارهای که مربوط به امور دین و دنیا بود که خداوند به آدم آموخت (همان: ص ۱۶۸)؛

ج) برخی گفته‌اند: نام تمام چیزهای خلق شده و نشده‌ای را که بعدها آفریده خواهد شد به او آموخت (میبدی، ۱۳۷۹: ج ۱، ص ۱۳۷).

د) علی بن عیسی می‌گوید: فرزندان آدم همه زبان‌های گوناگون را از پدر آموختند و پس از پراکندگی، هر دسته‌ای به زبانی که عادت داشتند تکلم کردند، ولی با این حال به همه زبان‌ها دانا بودند تا پس از توفان حضرت نوح علیه السلام که بیشتر مردم هلاک شدند. آن‌گاه هر قومی زبانی را که خود بهتر می‌توانستند برگزیدند و دیگر زبان‌ها را اندک اندک فراموش کردند (کاشانی، ۱۳۸۱: ج ۱، ص ۱۱۶).

هـ) از امام صادق علیه السلام پرسیدند منظور از نام‌هایی که خدا به آدم آموخت چیست؟ فرمود: نام زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها، بیابان‌ها در این هنگام، نگاه حضرت به فرشی که بر زمین گسترده بود و حضرت به روی آن قرار داشت افتاد و فرمود: حتی نام این فرش را نیز خدا به او آموخت همچنین گفته شده که منظور از نام‌ها، نام ملائکه و فرزندان خود آدم بوده است (همان و طبرسی، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ص ۱۶۸؛ طباطبایی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۱۵۴).

و) برخی گفته‌اند خداوند فایده، ویژگی‌ها، نام‌های حیوانات و کارایی آنها را به آدم آموخت (حویزی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۵۵).

ز) در پاره‌ای دیگر از روایت‌ها، نیز مقصود از «اسماء»، نام‌های مبارک چهارده معصوم و انبیاء علیهم السلام معرفی شده است. (طباطبایی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۱۵۵؛ رک: مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۱،

ح) بعضی از مفسران نیز معتقدند «اسماء» به عالمی ماورای عالم ملائکه تعلق دارد که از آن بی‌خبر بودند و آن عالم، عالم اسماء است که اصل و ریشه همه اشیاء آن جا است و در حقیقت، موجودات و اشیای این عالم، فروکاسته آن حقایق و قرینه‌ها هستند. (طباطبایی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۱۴۹ - ۱۵۰، ۱۵۷؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۳۳۰).

آیه شریفه ذیل نیز به این مطلب اشاره دارد:

وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ. (سوره حجر (۱۵): آیه ۲۱)

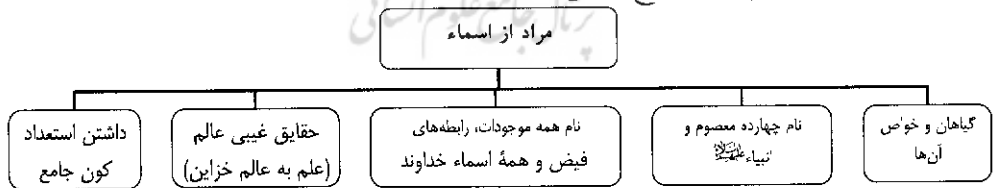
و هیچ چیز نیست، مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم.

آیت‌الله جوادی آملی مراد از اسماء الله را این‌گونه بیان می‌کند:

مراد از اسماء، حقایق غیبی عالم است که به لحاظ سمه و نشانه خدا بودن، بر آن‌ها «اسم» اطلاق می‌شود؛ حقایقی که دارای شعور و عقل مستور به حجاب غیب و مخزون عندالله و در عین حال، خزائن اشیای عالمنده و به همین لحاظ، در بردارنده همه اشیای عالم، اعم از غیب و شهودند و لازمه آشناسدن با آن، آشناسدن با مفاهیم ذهنی است که اسمای آن حقایق است و همچنین اسمای لفظی که اسماء صور ذهنی، یعنی «اسماء اسماء اسماء الله» است. (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۱۶۲)

ط) برخی دیگر از مفسرین معتقدند که مراد از اسماء، اسمای حسنی‌الاهی است که به‌وسیله آن‌ها تمام مخلوقات خلق شده‌اند (هویدی، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۳۳)

ی. برخی دیگر نیز مراد از اسماء را نام‌های خداوند متعال، نام همه اشیاء و نام فرشتگان می‌دانند. (سور آبادانی، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۵۳)



خصوصیات و ویژگی‌های اسماء

برای اسماء که در آیه ۳۱ سوره بقره آمده است، ویژگی‌های زیر عنوان شده است:

۱. اسماء، متصف به کلمه جلاله «الله» هستند؛ یعنی مظهر ظهور اسماء الله، اسماء و حقایق عالم است و حقایق عالم، اسماء ظهور یافته الاهی‌اند.

۲. اسماء مربوط به عالم غیب است نه شهادت؛ زیرا خداوند متعال پس از اظهار عجز فرشتگان از خبردادن از اسماء فرمود:
 أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. (بقره (۲): آیه ۳۱)
۳. اسماء، همان «مفتاح الغیب» و «خزائن» هستند؛ (طباطبایی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۱۴۹ و صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۳۳۰)
۴. مقصود از اسماء، حقایق است نه الفاظ و مفاهیم؛
۵. اسماء الله، توقیفی اند؛ یعنی هر اسم و حقیقتی، برابر نظام علی و معلولی، در مقام خاص خود متوقف بوده و از درجه وجودی یا ظهوری خاص برخوردار است؛
۶. اسماء الله، مبارک، خیر و منزه از هر عیبی هستند؛
۷. اسماء الله، از دسترس غیرمخلصان به دورند. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۲۱۲-۲۱۹)

حد خلیفه الاهی

خلیفه، کسی است که به جای مستخلف عنه می نشیند که این جانشینی، گاهی به لحاظ تاریخی است که در آن خلیفه از نظر تاریخی بعد از مستخلف عنه می آید و ترتب رتبه‌ای در آن شرط نیست؛ خلیفه می تواند از مستخلف عنه برتر یا فروتر باشد و برتری اش از مستخلف عنه، اشکالی ندارد؛ چنان که ناسخ برتر از منسوخ است و با آمدن ناسخ، حکم منسوخ زائل می شود. گاهی نیز، جانشینی خلیفه از نظر مقام و منزلت وجودی و رتبه‌ای است. در چنین وجهی، مستخلف عنه از لحاظ مرتبه، از خلیفه بالاتر است و خلیفه در مرتبه نازل تر قرار دارد، وی به وسیله مستخلف عنه انتخاب می شود و به سبب آن صلاحیت و مشروعیت می یابد و بدون تأیید مستخلف عنه مشروعیت و اقتداری ندارد. پس مرتبه وجودی خلیفه، از مستخلف عنه فروتر است و از این رو، خلیفه هرگز نمی تواند ادعای برتری و هم تایی مستخلف عنه را داشته باشد؛ زیرا در این صورت مشروعیت خود را از دست خواهد داد. به همین دلیل (معاذالله) خلیفه‌های الاهی و انبیاء نمی توانند ادعای هم تایی با حضرت حق را داشته باشند. نیز وصی نمی تواند خود را از نبی برتر بداند؛ چون در آن صورت، صلاحیت و مشروعیت خود را از دست می دهد.

البته درست است که خلیفه الاهی باید مظهر تمام اسمای حسنا الاهی باشد، ولی برخی از صفات کمالی الاهی، ویژه ذات اقدس اوست و هیچ کس را توان راه یابی به آن

نیست؛ مانند صفت الوهیت و کبریا که هیچ احدی را به این صفت توصیف نمی‌شود (برای توضیح بیشتر ر. ک: جوادی‌آملی، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۱۰۱-۱۰۴).

در این باره کلامی گهربار را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنیم:
إِيَّاكَ وَ مُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ وَ التَّشْبَهُ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُدَلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يُهَيِّنُ كُلَّ مُخْتَالٍ
(نهج البلاغه: نامه ۵۳).

بپرهیز از اینکه خود را در عظمت با خدا برابر داری یا در کبریا و جبروت، خود را به او همانند سازی که خدا هر جباری را خوار کند و هر خودکامه‌ای را پست سازد.

سرّ خلافت از خداوند متعال

خلیفه کسی است که پس از مستخلف عنه و پشت سر وی در زمان غیبتش ظهور پیدا می‌کند و وظیفه وی را در انجام امور به عهده می‌گیرد. در بحث خلافت الاهی این پرسش مطرح است که با وجود محیط‌بودن و حاضر‌بودن خداوند متعال، نمی‌توان غیبتی برای خداوند متعال تصور کرد و این خلاف عقل است و با این وصف که خداوند متعال حاضر مطلق است دیگر نیازی به خلیفه‌بودن انسان نیست و این خود ضعیفی بر وجود خداوند متعال است و تصور ضعف بر وجود وی محال است. پس خلافت انسان به چه شکلی امکان‌پذیر است؟

در این باره باید گفت منظور از استخلاف، واگذاری مقام ربوبیت و تدبیر به انسان نیست و هدف این نیست که صحنه برای خلافت الاهی خالی شود، بلکه منظور از استخلاف، تصور مظهریت و مرآتیت ویژه است؛ یعنی خداوند متعال اصل است و انسان نشانه او. خداوند حاضر محض و اصل است و انسان مظهر و آینه تمام‌نمای او. خلافت الاهی از نوع خلافت تاریخی و دیگر خلافت‌ها نیست. انسان، فقط مظهر اوست و از طرف وی، در جهان امکان محیط است و قدرت دارد.

نیاز به خلافت

دلیل و راز تعیین خلیفه الاهی از سوی خداوند متعال چیست و چرا خداوند متعال برای خود خلیفه برگزیده است؟ چرا برای رسیدن به هدف‌هایش، بی‌واسطه اقدام نکرده است؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، مطالبی بیان شده است که حاصل آن محدودیتی است که به دو صورت ذیل قابل تصور است:

الف) محدودیت مستخلف عنه؛

ب) محدودیت مستخلف علیه.

خلافت به معنای جانشینی و نیابت از دیگری است و این نیابت می‌تواند در کارهای گوناگون ظهور یابد و حتی امور جزئی مانند جانشینی حضرت هارون علیه السلام از برادرش حضرت موسی علیه السلام در قوم بنی اسرائیل را به هنگام رفتن به طور سینا شامل می‌شود که قرآن بدان اشاره دارد:

وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ. (اعراف (۷): ۱۴۲)

و موسی [هنگام رفتن به کوه طور] به برادرش هارون گفت: «در میان قوم من جانشینم باش، و [کار آنان را] اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن.

با توجه به محیط‌بودن و شاهد محض‌بودن خداوند متعال، به این گونه جانشینی در خلافت الاهی نیازی نیست؛ زیرا هیچ‌گونه ضعف و محدودیتی برای خداوند متعال نیست تا به علت آن جانشینی برای خود برگزینند.

گاهی نیز سرانتخاب خلیفه، در ناتوانی مستخلف علیه است؛ یعنی ضعف و بی‌لیاقتی مستخلف علیه، تعیین خلیفه را ضروری می‌سازد. به عبارتی دیگر، همه انسان‌ها توان دریافت بی‌واسطه فیض الاهی را ندارند و باید به واسطه خلیفه از آن فیوضات بهره‌مند شوند و خلیفه الاهی در این میان، با توجه به قابلیت و ظرفیت هر شخص، واسطه وصول فیض الاهی می‌شود. از همین رو، پیامبران الاهی علیهم السلام واسطه دریافت وحی هستند؛ زیرا انسان‌های معمولی از دریافت مستقیم وحی ناتوانند.

مظهریت خلیفه الاهی از مظهریت فرشتگان از اسماء الاهی برتر است؛ زیرا فرشتگان تنها، مظهر اسمای تریبی خدا هستند، ولی انسان کامل چون جامع تنزیه و تشبیه است، می‌تواند مظهر کامل همه اسمای حسنای الاهی باشد.

انواع خلافت

خلافت، جز ظهور مستخلف عنه در خلیفه، نیست و این ظهور، دارای مراتب گوناگونی است و انسان‌ها به اندازه علم و عمل خود، مظهری از اسمای حسنای الاهی‌اند و با بالارفتن از نردبان تکامل، مظهریت ظاهرتری می‌یابند و به قلّه کمال نزدیک‌تر می‌شوند. از این رو، نخستین ظاهر، نخستین خلیفه خداوند متعال و از همه کامل‌تر است؛ وی خلیفه بی‌واسطه الاهی و ظاهر اول و صادر اول است. همچنین با توجه به آموزه‌های اسلامی، خلیفه

بی واسطه در جهاز هستی، وجود نازنین پیامبر اکرم ﷺ است و دیگران، خلفای اویند و با واسطه وی خلیفه الاهی هستند؛ یعنی شخص حضرت آدم ﷺ نیز به واسطه ایشان خلیفه الاهی است. خلیفه باواسطه نیز، خلیفه الاهی است؛ چون خلیفه الاهی فانی در خدا است و از خود چیزی ندارد و هستی و وجودش از خداست؛ یعنی وجود مستقلی ندارد. او مانع خلافت دیگران نیست و هرچه هست خداست. پس خلیفه باواسطه نیز، خلیفه الاهی است و خلفای دیگر نیز در مقایسه با او خلفای باواسطه‌اند در این سیر، خلیفه‌های زیادی هستند که همه به واسطه خلیفه الاهی خلیفه‌اند (برای توضیح بیشتر ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۰: ص ۱۰۴-۱۰۷).

حوزه خلافت خلیفه الاهی

درباره محدوده خلافت انسان، دو احتمال وجود دارد:

الف) حوزه خلافت انسان به زمین محدود است (رشیدرضا، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۲۵۸)؛
 ب) حوزه خلافت انسان تنها در زمین نیست و در تمام هستی، گسترش دارد (جوادی آملی، ج ۳، ص ۱۰۸).

از سیاق آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و نقل‌های وارده و همچنین سجده فرشتگان بر آدم ﷺ استفاده می‌شود که چون انسان مظهر خداوندی است که در هستی و کمال، نامتناهی است، از این رو، در تمام هستی خلیفه اوست و حوزه خلافتش محدود به زمین نیست و عبارت «فی الارض» قید جعل است، نه خلافت. زمین مسکن، موطن خلافت و قلمرو مظهریت انسان است. به بیان دیگر، انسان خلیفه الاهی در تمام هستی است و زمین، محل سکونت و مظهریتش از اسماء حسناى الاهی است. اگر انسان، تنها خلیفه خداوند متعال در زمین بود، پس فرشتگان نیز خلیفه خداوند در آسمان خواهند بود؛ در این صورت، امر به سجده و اطاعت فرشتگان از انسان وجهی نداشت. همچنین تعلیم فرشتگان و اهل آسمان شدن انسان نیز علتی برای خلافت او در زمین و آسمان است پس، او مظهر همه اسماء و شئون الاهی است و توان کون جامع نیز با شأن خلافت غیرمحدود الاهی مناسب‌تر است.*

*. برای انسان مقام والاتر و کمال بالاتری نیز می‌توان در نظر گرفت که مقام «انسان العین» و «عین الانسان» و مظهر اسم اعظم و استغراق در توحید ناب است که بحثی طولانی می‌خواهد. (نک: کتاب‌های عرفانی و کلامی).

درجات و مراتب خلافت

خلافت الاهی، مقوله‌ای تشکیکی است و از نظر چگونگی پیوند صفات الاهی با روح متّصف به آن درجات متفاوتی وجود دارد. خلافت الاهی، آراستگی به صفات الاهی و مظهریت آن‌ها است. در این صورت، دارنده اوصاف کمالی خداوند، به طور کلی دارای خلافت اوست. برای خلافت الاهی، چهار درجه قابل تصور است:

۱. **خلافت در حد حال:** اگر ثبوت صفات کمالی برای کسی در حد حال باشد که زوال‌پذیر است، خلافت او در حد حال است؛

۲. **خلافت در حد ملکه:** اگر ثبوت صفات کمالی برای کسی در حد ملکه باشد که زوال‌پذیر است، ولی زوال آن به کندی است، خلافتش نیز در حد ملکه است؛

۳. **خلافت در حد تقویم ماهوی:** اگر ثبوت صفات کمالی در حدی بود که مقوم ماهیت او شد و یکی از اجزای ماهوی او را تشکیل داد، خلافت او در حد تقویم ماهوی است؛

۴. **خلافت در حد تقویم وجودی:** اگر ثبوت صفات کمالی به صورت عینیت بود، یعنی خلافت الاهی عین هویت وجودی‌اش شد، خلافتش نیز در حد تقویم وجودی است. البته میان وی و خداوند متعال تفاوت مفهومی وجود دارد و بجز این تغایر مفهومی، تغایر دیگری با ذات اقدس الاهی ندارد؛ یعنی در بالاترین مرتبه کمال قرار دارد. چنین انسان کاملی، در نفی صفات زائد بر ذات، خلیفه خدا و آیت اوست و همانند خداوند متعال، اوصاف کمالی، عین ذات اوست. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۹۲ - ۹۹)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با اشاره زیبا به این مفهوم از انسان کامل در جهان هستی، می‌فرماید:
کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه. (نهج البلاغه: خطبه ۱، بند ۴).
نفی صفات، کمال اخلاص معرفت توحیدی خداست.

استمرار خلافت الاهی

از آموزه‌های اسلامی استفاده می‌شود که زمین هیچ‌گاه از حجت و خلیفه الاهی خالی نیست و مسأله خلافت، یک امر فردی و گذرا نیست بلکه فیض و فوز مستمری است که تا عصر حاضر استمرار دارد و از اول نیز با این هدف خلیفه الاهی انتخاب شده و خود علتی بر این مدعا است که خلافت الاهی مختص حضرت آدم علیه السلام نیست.

در نهج البلاغه ضمن طرح ضرورت وجود حجت در عالم، بر عنصر خلافت الاهی در

زمین تکیه شده است؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

اللَّهُمَّ بَلِي، لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، أَمَا ظَاهِرًا مَشْهُودًا وَ أَمَا خَائِفًا مَغْمُورًا، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجْجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ. وَ كَمْ ذَا؟ وَ أَيْنَ أَوْلَيْكَ؟ أَوْلَيْكَ وَ اللَّهُ الْاَقْلُونَ عِدْدًا وَ الْاَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا. يُحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَّتَهُ وَ بَيِّنَاتَهُ ... أَوْلَيْكَ خَلْفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدَّعَاةُ إِلَى دِينِهِ. آه! آه! شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ». (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷)

آری خداوند، زمین هیچ‌گاه از حجت الاهی که برای خدا با برهان روشن قیام کند، خالی نیست، یا آشکار و شناخته شده است، یا پنهان و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نروند. تعدادشان چقدر است؟ و در کجا هستند؟ به خدا سوگند که تعدادشان اندک است، ولی نزد خدا بزرگ مقدارند که خداوند به وسیله آنان، حجت‌ها و نشانه‌های خود را نگاه می‌دارد ... آن‌ها جانشینان خدا در زمین و دعوت‌کنندگان مردم به دین خدایند. آه، آه! چه سخت اشتیاق دیدارشان را دارم.

نتیجه‌گیری

خلافت به معنای پشت سر آمدن از چیزی است و خلافت الاهی به معنای این است که انسان، جانشین خداوند متعال در زمین است. در تعیین خلافت الاهی بحث‌های فراوانی وجود داشت که در این مقاله به تک‌تک آن‌ها اشاره، و مورد بررسی قرار گرفت و به این نتیجه رسیدیم که منظور از جانشینی خداوند متعال در آیه ۳۰ سوره بقره، جانشینی حضرت آدم علیه السلام و فرزندانش از خداوند متعال در زمین است و گستره خلافت آنان، زمین و آسمان است و منظور از خلافت، جانشینی حضرت آدم علیه السلام از فرشتگان، جن، موجودات دیگر و نسناس نیست و گستره خلافتش نیز محدود به زمین نیست. در تعیین خلیفه، فرشتگان با طرح پرسش استفهامی، اعتراض خود را درباره خلافت حضرت آدم علیه السلام بیان کردند ولی بعد از تعلیم اسماء به انسان و پرسش و پاسخ، خلافت وی را قبول کرده و در مقابلش سجده تکریم کردند. درباره مراد از اسماء، اقوال گوناگونی مطرح است و برخی مراد از اسماء را نام مبارک چهارده معصوم علیهم السلام دانسته و برخی دیگر نام موجودات و خواص گیاهان و غیره به عنوان اسماء مطرح کردند ولی مراد از اسماء، علم به حقایق الاهی (عالم خزاین) است. یادگیری اسماء و خبردادن از آن سر خلافت الاهی شمرده می‌شود. انسان با عنایت حضرت حق جل و جلاله، آن‌ها را بی‌واسطه از حضرتش آموخت و به فرشتگان تعلیم داد. مطلب بعدی این است که آیا تمام انسان‌ها، خلیفه الاهی‌اند و یا این مقام مختص

حضرت آدم علیه السلام است. در این باره نیز اقوال گوناگونی مطرح است که در این مقاله به تفصیل به بررسی آن پرداختیم و به این نتیجه رسیدیم که مقام خلافت مختص حضرت آدم علیه السلام نبوده و به نوع بشری مختص است و از میان انسان‌ها نیز، انسان اکمل یعنی وجود نازنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان صادر اول و ظاهر اول، مصداق بارز خلیفه الاهی است و دیگر انسان‌ها چون انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام به واسطه ایشان خلیفه الاهی هستند. در خلافت الاهی ما قائل به تشکیک هستیم زیرا سرّ خلافت، علم به اسماء و مظهریت اسمای حسنای الاهی است و انسان اکمل در تمام صفات الاهی به غیر از صفات کبریاء و الوهیت، مظهر تام صفات الاهی است و دیگر انسان‌های کامل و مومنین با توجه به مظهریتشان در تمام صفات یا برخی از آن‌ها به تشکیک مراتب اتصاف به صفات الاهی، با واسطه انسان اکمل خلیفه الاهی اند. خلیفه‌های الاهی دارای مراتب و درجات گوناگونی هستند. درجات و مراتب خلافت به صورت ذیل قابل تصور است:

ا. در حد حال؛

ب. در حد ملکه؛

ج. در حد تقویم ماهوی؛

د. در حد تقویم وجودی.

خلافت انسان به زمین محدود نیست و در تمام هستی گسترده است. همچنین گستره خلافتش در عالم امکان محدود نیست و او است که توان کون جامع را دارد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن عربی، شیخ اکبر محی الدین، انسان کامل، جمع و تألیف: محمود محمود الغراب، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری دکتر داوود سلمانی، اول، ۱۳۷۸ش.
۴. ابن منظور، لسان العرب المحيط، تصحیح: شیخ عبدالله لعلایلی، بیروت، دار لسان العرب، ۱۴۰۸ق، ج ۵.
۵. بحرانی، سیدهاشم، تفسیر برهان، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۷ق.
۶. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰ش.
۷. جکتی شنیطی، محمدامین بن محمد مختار، أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، تحقیق و تکمیل و تعلیقه: محمد سالم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ق.
۸. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان (شرح زیارت جامعه کبیره)، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۱ش.
۹. ———، تسنیم، تفسیر قرآن کریم، قم، مرکز نشر اسراء، اول، ۱۳۸۰ش.
۱۰. ———، تفسیر انسان به انسان، قم، اسراء، اول، اسفند ۱۳۸۴ش.
۱۱. حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد، دیوان حافظ، تحقیق: سیدابوالقاسم انجوی شیرازی، قم، جاویدان، چهارم، ۱۳۶۱ش.
۱۲. حسن زاده آملی، حسن، انسان کامل در نهج البلاغه، قم، انتشارات قیام، سوم، ۱۳۸۱ش.
۱۳. ———، انسان و قرآن، تهران، انتشارات الزهراء (س)، سوم، پاییز ۱۳۷۴ش.
۱۴. حویزی، شیخ عبدعلی بن جمعه عروسی، نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۱۵. خمینی، سیدروح الله، التعلیقه علی الفوائد الرضویه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، اول، ۱۳۷۵ش.
۱۶. ———، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، اول، ۱۳۶۸ش.
۱۷. ———، چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، اول، ۱۳۷۱ش.
۱۸. ———، شرح دعای سحر، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، اول، ۱۳۷۴ش.
۱۹. ———، مصباح الهدایة الی الخلافة والولایة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، اول، زمستان ۱۳۷۲ش.
۲۰. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، دمشق، دارالقلم و الدارالشامیه، اول، ۱۴۱۶ق.
۲۱. رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.

۲۲. رضی، الشریف ابوالحسن محمد، نهج البلاغه، ترجمه: سید جعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶ ش.
۲۳. زمخشری، محمود بن عمر، کشف عن حقائق التنزیل و عیون التأویل فی وجوه التأویل، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۷ ق.
۲۴. سور آبادانی، عتیق بن محمد، تفسیر سور آبادانی، تهران، نشر طاووس، ۱۳۷۸ ش.
۲۵. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم، مفاتیح الغیب، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش.
۲۶. صدوق، ابوجعفر محمد علی بن حسین بن بابویه قمی، التوحید، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۹۸ ق.
۲۷. طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ ش.
۲۸. طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه: ناصر مکارم شیرازی، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، پنجم، ۱۳۷۰ ش.
۲۹. — المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، دوم، ۱۳۹۴ ق.
۳۰. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، جوامع الجامع فی تفسیر القرآن المجید، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۸ ق.
۳۱. — مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالتراث و موسسه التاريخ، ۱۴۱۲ ق.
۳۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۳. فخر رازی، تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، علی اصغر حلبی، تهران، انتشارات اساطیر، اول، ۱۳۷۳ ش.
۳۴. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر صافی، مشهد، دارالمرتضی للنشر، ۱۴۰۲ ق.
۳۵. کاشانی، فتح الله بن شکرالله، منهج الصادقین، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، بی تا، ج ۱.
۳۶. — زیده التفاسیر، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۸۱ ش.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق، ج ۱ و ۲.
۳۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۳۹. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، مرکز نشر کتاب، سرای سعادت، ۱۳۹۵ ق.
۴۰. مغنیه، محمد جواد، التفسیر الکشاف، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۹۰ م.
۴۱. مقرئ فیومی، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۵ ق.
۴۲. میبدی، احمد بن محمد، کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران، اقبال، ۱۳۷۹ ش.
۴۳. هویدی، محمد، التفسیر المعین، قم، ذوی القربی، ۱۴۲۰ ق.